

بررسی پدیده حرکت سازه‌های جمله بر اساس «نظریه کپی حرکت» و «اصل خطی‌شدگی» در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه (پژوهشی برپایه دستور زایشی)

سید مهدی ساداتی نوش‌آبادی^۱، نرجس بانو صبوری^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۲. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

این مقاله به بررسی پدیده حرکت سازه‌ها در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه بر اساس مبانی نظری برنامه کمینه‌گرا اختصاص دارد. در مطالعه فرآیند حرکت سازه‌ها، این موضوع بررسی می‌شود که چرا کپی واحدهای زبانی جابجاشده در زنجیره متشکل از واحد زبانی جابه‌جاشده و کپی آن، نمی‌توانند تظاهر آوایی داشته باشند. حذف تمامی عناصر درونی یک زنجیره به غیر از عامل اصلی زنجیره بر طبق «عملیات کاهش زنجیره»، شرایط لازم را برای تحقق اصل خطی‌شدگی فراهم می‌سازد. انتخاب عناصر یک زنجیره برای حذف توسط اصل اقتصادی تعیین می‌شود. با توجه به این موضوع که عامل اصلی زنجیره دارای مشخصه‌های رسمی کمتری نسبت به سایر عوامل آن زنجیره است، حذف کپی عنصر جابجاشده نسبت به حذف عامل اصلی زنجیره، اقتصادی‌تر می‌نماید. هدف از انجام این پژوهش بررسی امکان کاربست اصول برنامه کمینه‌گرا به نام نظریه کپی حرکت و اصل خطی‌شدگی عناصر واژگانی در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه است. بررسی متون فارسی باستان و میانه نشان‌دهنده وجود پدیده نحوی حرکت سازه‌ها در این زبان‌هاست. بر اساس این پژوهش «نظریه کپی حرکت» و «اصل خطی‌شدگی» عناصر واژگانی جمله و همچنین «اصل کاهش زنجیره» مطرح‌شده توسط نونز (۱۹۹۵) برای تبیین حرکت سازه‌های جمله در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه دارای کفایت هستند و با استفاده از آنها می‌توان ترتیب خطی اجزای جمله و همچنین تظاهر آوایی اجزای جمله را شرح داد.

واژگان کلیدی برنامه کمینه‌گرا، اصل تناظر خطی، نظریه کپی حرکت، عملیات کاهش زنجیره، زبان فارسی باستان، زبان فارسی میانه

۱. مقدمه

در بررسی گذشته یک زبان از دو روش می‌توان بهره برد. در روش اول که بررسی در زمانی^۱ است، تغییرات یک زبان در طول زمان بررسی می‌شود و در روش دوم که بررسی هم‌زمانی^۲ است، تغییرات یک زبان در برهه‌ای کوتاه و یا در زمانی خاص بررسی می‌شود (یول^۳، ۱۳۷۴: ۲۶۰). در بررسی‌های در زمانی می‌توان سیر تحول تاریخی یک پدیده را در زمان‌های مختلف مطالعه کرده و ویژگی‌های آن را ارزیابی کرد، ولی در بررسی‌های هم‌زمانی فقط تغییرات یک پدیده در زمان و مکانی خاص بررسی می‌شود.

یکی از ویژگی‌های اصلی در زبان انسان وجود سازه‌هایی در جمله است که خوانش آنها در موقعیت‌های دیگری از مکان فعلی آنها صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال در جمله شماره (۱) سازه «سارا» در جایگاه فاعل جمله است در حالی که از نظر رابطه معنایی با محمول جمله (اخراج شدن) در جایگاه متمم معنایی است.

۱. سارا اخراج شد.

بر اساس نظریه اصول و پارامترها^۴ (چامسکی^۵ ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶، چامسکی و لاسنیک^۶ ۱۹۹۳) این جابه‌جایی سازه به دلیل برطرف کردن یک سری نیازهای دستوری انجام می‌شود و عنصر جابه‌جاشده در محل جابه‌جایی خود یک رد که با آن هم‌نمایه است، باقی می‌گذارد. این رد باقی‌مانده دارای ویژگی‌های مرتبط با خوانش عنصر جابه‌جاشده است و تظاهر آوایی ندارد. در جمله شماره (۱)، سازه جابه‌جاشده و رد آن نمونه‌ای از یک مفعول چندبخشی را تشکیل می‌دهند. ساختار زیرین جمله شماره (۱) در جمله شماره (۲) نشان داده شده است و زنجیره (سارا، t_i) CH در آن شکل گرفته است.

۲. {سارا t_i}_{CH} {اخراج شد}

زبان‌های ایرانی از نظر تاریخی به سه دوره باستان، میانه و نو قابل تقسیم‌اند. زبان‌های ایرانی باستان (اوستایی و فارسی باستان) زبان‌هایی تصریفی هستند؛ اسم و صفت و ضمیر در این زبان‌ها دارای سه جنس مذکر، مونث، خنثی، و سه شمار مفرد، مثنی و جمع هستند. در این زبان‌ها حالت‌های هشتگانه باستانی (نهادی، رایی، بایی، برایی، ازی، اضافی، دری و ندایی) و نقش دستوری آنها با پایانه‌های صرفی مشخص می‌شود. پایانه‌های صرفی با توجه به آوای

پایانی واژه و بسیط یا مشتق بودن آن متفاوت است. همچنین فعل در این زبان‌ها دارای سه شمار، سه شخص، پنج وجه، پنج زمان و دو باب گذرا (معلوم) و ناگذر (میانه) است. در این زبان‌ها برای صرف فعل، شناسه‌های صرفی به انتهای ماده زمانی افزوده می‌شدند (نک: رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۹). در دوره میانه، با ساده شدن دستگاه صرف، حالت‌های هشتگانه نخست به دو حالت مستقیم و غیرمستقیم تحول یافته و سپس تمایز حالت به تدریج از میان رفت و با از میان رفتن پایانه‌های صرفی، برخی حالت‌های دستوری با حروف اضافه معین می‌شدند. همچنین سه شمار، به دو شمار مفرد و جمع کاهش یافت. در دوره میانه فعل و مشتقات آن از دو ماده ماضی و مضارع ساخته می‌شدند (نک: رضائی باغبیدی، همان: ۱۵۷) و شخص و شمار بر اساس شناسه‌های پایانی فعل مشخص می‌شدند.

پژوهش حاضر به بررسی پدیده حرکت سازه‌های جمله بر اساس «نظریه کپی حرکت»^۷ و «اصل خطی‌شدگی»^۸ عناصر واژگانی در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه اختصاص دارد. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته است. پرسش‌هایی که این تحقیق برپایه آنها صورت گرفته است عبارتند از: ۱. آیا پدیده حرکت سازه‌های زبانی در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه وجود دارد؟ ۲. در صورت وجود پدیده نحوی حرکت در متون فارسی باستان و میانه، آیا می‌توان با استفاده از تبیین‌های فراهم‌شده توسط برنامه کمینه‌گرا به توصیف این پدیده پرداخت؟ همچنین این پژوهش بر مبنای این فرضیه انجام می‌شود که در جملات زبان فارسی باستان و فارسی میانه حرکت عناصر واژگانی در جمله وجود دارد و برای توضیح آن می‌توان از اصول نظریه برنامه‌گرا همانند «نظریه کپی حرکت» و «اصل خطی‌شدگی» و همچنین مفهوم «کاهش زنجیره»^۹ معرفی شده توسط نونز (۱۹۹۵) بهره گرفت.

۲. پیشینه پژوهش

در خصوص کاربرست نظریه کپی حرکت و اصل خطی‌شدگی عناصر واژگانی در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه تاکنون پژوهشی به انجام نرسیده است، اما تحقیقاتی زیادی درباره آرایش عناصر واژگانی در جملات زبان فارسی نو صورت گرفته است. انوشه (۱۳۸۹)، خرمایی (۱۳۸۰)، درزی (۱۳۸۵)، راسخ مهند (۱۳۸۲)، غلامعلی زاده (۱۳۷۲)، کریمی (۲۰۰۳)،

موسوی (۱۳۸۲) به بررسی موضوع قلب نحوی و حرکت عناصر واژگانی از جایگاه بی‌نشان خود در زبان فارسی پرداخته‌اند. در اینمطالعات جایگاه فرود عناصر واژگانی جابه‌جاشده بررسی می‌شود. انوشه (۱۳۸۹) فرآیندهای مبتداسازی و تاکید در زبان فارسی را که باعث ایجاد قلب نحوی در زبان فارسی می‌شوند، با استفاده از رویکرد مشخصه بنیاد بررسی کرده است. از نظر وی جایگاه مشخص‌گرهای گروه‌های بیشینه نقش‌نمایی که بین گروه متمم‌نا و زمان قرار دارند، جایگاه فرود عناصر مورد تاکید و مبتدا را فراهم می‌آورد. غلامعلی‌زاده (۱۳۷۲) جایگاه سازه مبتدا را مشخص‌گر گروه متمم‌نا در نظر می‌گیرد و خرمایی (۱۳۸۰) مشخص‌گر گروه زمان را جایگاه تظاهر عناصر جابه‌جاشده می‌داند. حیدری و روحی (۱۳۹۳) در بررسی قلب نحوی در زبان ترکی آذری با استفاده از مدل کاوشگر-هدف^{۱۰} به این نتیجه رسیدند که در این زبان فاعل و مفعول به ترتیب در مطابقت با عنصر زمان و فعل سبک، حالت‌های خود را تعیین می‌کنند و مشخصه‌های غیرقابل تعبیر هسته‌های نقشی (عنصر زمان و فعل سبک) بازیابی شده و در طول فرآیند اشتقاق و از طریق فرآیند مطابقت (بازیابی مشخصه‌های تاکید و مبتدا) قلب نحوی صورت می‌گیرد. رضاپور (۱۳۹۲) به بررسی قلب نحوی در گویش مازندرانی پرداخت و به این نتیجه رسید که قلب نحوی در این گویش همانند زبان فارسی دارای ماهیت سبکی است و تنها در سبک محاوره‌ای استفاده می‌شود. این فرآیند در گویش مازندرانی معنای اصلی جمله را تغییر نداده و تنها معنای گفتمانی جمله را در متن تغییر می‌دهد. بوشکویچ^{۱۱} (۱۹۹۸: ۲۰) در تحقیق خود بر روی زبان‌های اسلاوی و رومانایی به این نتیجه‌گیری رسید که زبان‌های دارای ترتیب آزاد واژگانی و فاقد حرف تعریف، تحت تاثیر فرآیند قلب نحوی قرار می‌گیرند و زبان‌هایی که دارای حرف تعریف هستند، در آنها قلب نحوی رخ نمی‌دهد. لی^{۱۲} (۱۱:۲۰۰۷) در بررسی قلب نحوی در زبان کره‌ای نشان داد که فرآیند قلب نحوی دارای یکسری محدودیت‌هاست که همگی از یک اصل محدودکننده نشأت گرفته‌اند که اعتقاد بر این است که بخشی از دستور جهانی باشد. این اصل محدودکننده این است که تنها سازه‌های کامل به لحاظ معناشناختی می‌توانند تحت حاکمیت قلب نحوی قرار بگیرند. دیگر محققان بر این باور هستند که قلب نحوی یک قاعده اختیاری است (تاکانو^{۱۳}، ۱۹۹۸؛ سائتو^{۱۴}، ۱۹۸۵؛ کورودا^{۱۵}، ۱۹۸۸؛ فوکوای^{۱۶}، ۱۹۹۳). می‌یاگاو^{۱۷} (۲۰۰۱) به بررسی قلب نحوی در زبان ترکی پرداخت و به این نتیجه دست یافت که در قلب نحوی عناصر غیرفاعلی به جایگاه

مشخص‌گر گروه زمان حرکت می‌کنند. وی (همان: ۹) بر آن است انگیزه قلب نحوی به دلیل مشخصه اصل فرافکنی گسترده در گره زمان است و بنابر این قلب نحوی نمونه‌ای از حرکت اجباری است. از نظر وی تنها موضوع‌ها می‌توانند اصل فرافکنی گسترده را بازبینی نمایند و افزوده‌ها قادر به چنین کاری نیستند (همان: ۱۳).

۳. چارچوب نظری: نظریه کپی حرکت و اصل خطی‌شدگی سازه‌های جمله

در ویرایش جدید نظریه اصول و پارامترها که با نام برنامه کمینه‌گرا شناخته می‌شود (چامسکی ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵)، با کنارگذاشتن بسیاری از مفاهیم نظریه اصول و پارامترها سئوالات جدیدی در این زمینه مطرح شده است. در برنامه کمینه‌گرا تنها دو سطح آوایی^{۱۸} و سطح منطقی^{۱۹} حفظ شده و سطح زیرساخت^{۲۰} و روساخت^{۲۱} وجود ندارد. سطح منطقی جمله متشکل از مولفه‌های عناصر واژگانی است که در اشتقاق جمله استفاده می‌شود (چامسکی، ۱۹۹۴: ۸؛ ۱۹۹۵: ۲۲۸). بر طبق این برنامه، ردها و نمایه آنها در مرحله اولیه اشتقاق جمله حضور ندارند و تنها در زمان اشتقاق جمله پدیدار می‌شوند.

چامسکی (۱۹۹۳) نظریه کپی حرکت را در برنامه کمینه‌گرا معرفی کرد. بر طبق این نظریه، یک رد در حقیقت یک کپی از سازه جابه‌جاشده است که در بخش آوایی حذف می‌شود، اما برای خوانش در سطح منطقی در دسترس خواهد بود. نظریه کپی حرکت علاوه بر انطباق با شرط جامعیت^{۲۲} این فایده را نیز دارد که سبب می‌شود نظریه مرجع‌گزینی^{۲۳} تنها در سطح منطقی اعمال شود و دیگر نیازی به فرآیند بازسازی جمله برای تعیین محدوده ضمائر و مرجع آنها نباشد.

چامسکی (۱۹۹۴) با کنارگذاشتن سطح زیرساخت به منزله یک لایه نحوی، نظریه ایکس تیره^{۲۴} را گسترش داد که بر طبق آن عملیات ادغام^{۲۵} سازه‌های نحوی را بر اساس واژگان موجود در شمارگان^{۲۶} در زمان اشتقاق ایجاد می‌کند. مفهوم عملیات حرکت نیز با اندکی تغییر دارای سه بخش گردید: ۱. عملیات کپی‌برداری از سازه ۲. عملیات ادغام سازه ۳. عملیات حذف رد (چامسکی، ۱۹۹۳: ۲؛ ۱۹۹۴؛ ۱۹۹۵: ۲۵۰). همچنین، فرآیند تشکیل زنجیره پس از عملیات حرکت برای ایجاد ارتباط بین کپی‌های یک سازه انجام می‌شود.

حذف ردها (ارتباطات پایین‌تر یک زنجیره) با توجه به اصول اصلی برنامه کمینه‌گرا دارای مشکل است. اگر بپذیریم که بر اساس اصل اقتصادی^{۲۷} فرآیندهایی که دارای کمترین میزان فعالیت و پردازش هستند نسبت به سایر فرآیندها ارجحیت دارند، آن گاه جمله نادستوری (۳. الف) نسبت به جمله (۳. ب) از منظر برنامه کمینه‌گرا صحیح است؛ زیرا فرآیند حذفی در آن انجام نشده و اصل اقتصادی مراعات شده است، اما در جمله ۳. ب) فرآیند حذف یک بار بر روی رد سازه جابه‌جا انجام شده است:

*۳. الف. $\{TP_sara_i \mid i \in P_sara\}$ اخراج شد

۳. ب. $\{TP_sara_i \mid i \in P_sara\}$ اخراج شد

بر طبق برنامه کمینه‌گرا، در سیستم محاسباتی زبان، اصل اقتصادی در فرآیندهای اشتقاق زبان دارای جایگاه ویژه‌ای است و ارجحیت فرآیندهای اشتقاق نسبت به یکدیگر بر این اساس صورت می‌گیرد. اما رعایت این اصل در اشتقاق جمله و با توجه به نظریه کپی حرکت با مشکل مواجه خواهد بود. سیستم محاسباتی زبان با مشکل دیگری مواجه است و آن این است که بر اساس چامسکی (۱۹۹۴، ۱۹۹۵) فرآیند ادغام و فرآیند حرکت در اشتقاق جمله مسیر متفاوتی نسبت به اشتقاق سایر جملات دارند، در حالی که انتظار داریم در یک سیستم بهینه، فرآیند ادغام در هر فرآیند محاسبه از دیدگاه نظری دارای شرایط یکسان باشد. برودی^{۲۸} (۱۹۹۵) نیز به این موضوع اشاره دارد که اگر فرآیندهای تشکیل زنجیره و حرکت به یک نوع از رابطه اشاره می‌کنند، فرضیه‌ای که دارای این فرآیندها باشد دارای حشو خواهد بود.

نونز^{۲۹} (۱۹۹۵) با ارائه گونه‌ای اصلاح‌یافته از فرضیه کپی حرکت بر این مشکلات نظری فائق آمد. به اعتقاد وی در هر زنجیره بیش از یک ارتباط نمی‌تواند تظاهر آوایی داشته باشد. این اصل بر اساس اصل تناظر خطی^{۳۰} کاین^{۳۱} (۱۹۹۴) است که بر اساس آن ترتیب خطی کلمات در بخش آوایی توسط سازه فرمانی ناهمگون^{۳۲} تعیین می‌شود. بر این اساس اگر دو کپی سازه «سارا» یکسان باشند و هیچ گونه تمایزی بین آنها وجود نداشته باشد، بر اساس اصل تناظر خطی هیچ‌گونه ترتیبی در بخش تلفظ آوایی بین آنها به وجود نخواهد آمد. بنابر این مقایسه جمله (۳. الف) و (۳. ب) با معیار اصل اقتصادی صحیح نیست، زیرا فقط جمله (۳. ب) دارای شرایط معین‌شده توسط بخش آوایی است.

نونز (۱۹۹۵: ۶) در خصوص علت و انتخاب ارتباط در خصوص حذف در زنجیره تشکیل-

شده این ایده را مطرح می‌کند که در طی فرآیند اشتقاق هسته زنجیره به دلیل شرکت در فرآیند بازبینی مشخصه‌ها نسبت به سایر ردها دارای ویژگی‌های متفاوتی خواهد شد. در جمله شماره (۴)، سازه «سارا» که مفعول جمله است، به دلیل عدم امکان تخصیص حالت توسط فعل مجهول در گروه فعلی امکان بازبینی مشخصه حالت خود را از طریق فعل سبک موجود در گروه فعلی موجود ندارد. در حقیقت فرآیند مجهول که بر صرف فعل تاثیر گذاشته است، ویژگی اعطای نقش معنایی و بازبینی حالت مفعول توسط فعل سبک را دستخوش تغییرات کرده است (ردفورد^{۳۳}، ۲۰۰۶، هورنشتاین^{۳۴} و دیگران ۲۰۰۵).

۴. {TP} {vp سارا [CASE] اخراج شد}

در تحلیل‌های دستوری به دو ویژگی ساخت‌های مجهول توجه می‌شود (هگمن،^{۳۵} ۱۹۹۵: ۳۲۰) که عبارتند از: الف. جذب ویژگی اعطای حالت مفعولی از فعل ب. حذف موضوع بیرونی از ساخت نحوی و تهی ماندن جایگاه تولید فاعل. در برنامه کمینه‌گرا فرض بر این است که واژگان با مشخصه حالت خود وارد فرآیند اشتقاق می‌شوند و با قرار گرفتن در جایگاه مشخص‌گر مشخصه خود را بازبینی می‌کنند. با توجه به این موضوع که فعل مجهول امکان ارائه مشخصه حالت را به مفعول ندارد، بنابراین دارای جایگاه مشخص‌گر نیست و مفعول با حرکت به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان می‌تواند اصل فاعل گسترده را بازبینی کند و همچنین با قرار گرفتن در این جایگاه از طریق هسته گروه زمان حالت فاعلی را نیز به دست آورد. در آن صورت:

۵. الف. {سارا [CASE]TP} {vp سارا [CASE] اخراج شد}

۵. ب. {سارا TP} {vp سارا [CASE] اخراج شد}

در جمله (۵. ب) با توجه به این موضوع که مشخصه حالت، یک مشخصه نحوی است و همچنین این اصل که در بخش آوایی به مشخصه‌های نحوی توجه نمی‌شود، بنابراین بعد از بازبینی و حذف مشخصه حالت از سازه جابه‌جاشده «سارا»، حذف کپی پایین این سازه منجر به ایجاد جمله خوش‌ساخت در سطح آوایی می‌شود، در حالی که اگر سازه جابه‌جاشده حذف شود، نتیجه دلخواه و جمله خوش‌ساخت تولید نخواهد شد. این فرآیند با توجه به اصل اقتصادی حذف مولفه‌های رسمی در بخش آوایی توجیه‌پذیر است.

دستور جهانی علاوه بر داشتن فرآیندهایی همانند ادغام و حرکت که بر عناصر واژگانی

اعمال می‌شوند، شامل مجموعه‌ای از مشخصه‌ها و همچنین اصولی است که این مشخصه‌ها را در قالب واحدهای واژگانی جمع‌آوری می‌کند (چامسکی ۲۰۰۰). مشخصه‌ها آن بخش از زبان هستند که آوا و معنا را به یکدیگر پیوند می‌دهند (اجر ۲۰۰۳^{۳۶}). مشخصه‌های آوایی با چگونگی تلفظ سروکار دارند، در صورت آوایی قابل دسترسی بوده و مشخصه‌های معنایی که بر تعبیر معنایی اثرگذار هستند، در صورت منطقی توسط بخش محاسباتی زبان قابل دسترسی هستند. مشخصه‌های صرفی- نحوی که ممکن است تعبیرپذیر و یا تعبیرناپذیر باشند، آن ویژگی از واژه‌ها هستند که نحو به آنها حساس است و در فرآیند اشتقاق گاه صورت ظاهری واژه را تعیین می‌کنند. مشخصه تعبیرپذیر بر تعبیر معنایی یک مقوله تاثیرگذار است و باید در صورت منطقی در دسترس باشد، اما مشخصه تعبیرناپذیر بر تعبیر معنایی ساخت نحوی تاثیری ندارد و باید از صورت منطقی حذف شود، در غیر این صورت، ساختی نادرستی حاصل می‌شود (اجر ۲۰۰۳، رد فور ۲۰۰۴). در نمود و یا صورت منطقی تنها مشخصه‌هایی باید حضور داشته باشند که به خوانش معنایی جمله کمک می‌کنند (چامسکی ۱۹۹۵). این موضوع در قالب اصل خوانش کامل (اجر ۲۰۰۳، هورنشتاین و دیگران ۲۰۰۵) به ترتیب ذیل تعریف شده است:

الف. اصل خوانش کامل^{۳۷}: «ساختاری که بر آن، قواعد معنایی اعمال می‌شود، نباید شامل هیچ مشخصه تعبیرناپذیری باشد» (هورنشتاین و دیگران ۲۰۰۵:۱۵).

فرآیند حذف مشخصه‌های تعبیرناپذیر از اشتقاق نحوی از طریق سازوکاری به نام بازبینی صورت می‌گیرد، بدین ترتیب که مشخصه تعبیرناپذیر در سایه رابطه نحوی تطابق^{۳۸} با مشخصه متناظر خود، بازبینی و حذف می‌شود.

ب. تطابق: « مشخصه تعبیرناپذیر [uF] بر روی عنصر نحوی Y بازبینی می‌شود هنگامی که Y با عنصر نحوی دیگری به نام Z در رابطه سازه فرمانی بوده باشد و Z دارای مشخصه متناظر [F] باشد» (اجر، ۲۰۰۳:۱۶۸).

در رابطه بالا، مشخصه تعبیرپذیر [F] جفت تعبیرناپذیر خود را اصطلاحاً جذب^{۳۹} می‌کند. در برنامه کمینه‌گرا، حرکت عناصر نیز مبتنی بر ویژگی برخی مشخصه‌ها است. در این رویکرد مشخصه‌ها دارای ویژگی قدرت هستند که در بازنمایی نحوی با نماد ستاره (*) مشخص می‌شود. مهم‌ترین پیامد این مفهوم، حرکت عناصر در روند تطابق و بازبینی مشخصه‌ها است به گونه‌ای که اگر مشخصه‌ای قوی در نحو به صورت آشکار بازبینی نشود،

باعث فرو ریختن اشتقاق در سطح منطقی می‌شود (چامسکی، ۱۹۹۳: ۳۰).

۴. نظریه کپی حرکت و اصل خطی‌شدگی سازه‌های جمله در زبان‌های

فارسی باستان و فارسی میانه

همان گونه که در بخش پیشین بدان اشاره شد، نونز (۱۹۹۵) با ارائه نسخه دیگری از فرضیه کپی حرکت و همچنین اصل کاهش زنجیره به بررسی حرکت سازه‌ها در جمله و تظاهر آوایی آنها پرداخت. از نظر وی حرکت سازه با توجه به وجود مشخصه ویژه‌ای در آن سازه صورت می‌پذیرد و سازه جابه‌جاشده در محل اصلی خود یک کپی از خود را باقی می‌گذارد. با توجه به فرود سازه جابه‌جاشده در جایگاه مدنظر و بازبینی مشخصه خود، این سازه نسبت به کپی خود در لایه زیرین دارای مشخصه کمتری خواهد بود و بنابراین در تظاهر آوایی جمله با توجه به اصل اقتصادی حذف خواهد شد تا شرایط لازم برای تلفظ جمله با توجه به اصل تناظر خطی کاین فراهم شود. در بخش‌های بعدی ترتیب خطی اجزای جمله در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه، فرآیند قلب نحوی در زبان فارسی میانه و باستان و مشخصه تاکید و مبتدا سازی بررسی می‌شوند.

۴.۱ ترتیب خطی اجزای جمله در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه

زبان فارسی در گروه زبان‌هایی قرار می‌گیرد که دارای ترتیب واژگانی آزاد است، و در آن سازه‌های جمله می‌توانند در چندین جایگاه مختلف قرار گیرند. در دستور زایشی برای اولین بار راس^{۴۱} (۱۹۶۷) به موضوع فرآیند جابه‌جایی آزاد سازه‌ها اشاره و گشتار «قلب نحوی^{۴۱}» را برای این موضوع پیشنهاد کرد. امروزه از اصطلاح قلب نحوی به عنوان یک اصطلاح پوششی استفاده می‌شود که با به کارگیری آن آرایش واژگانی در زبان‌هایی که به اصطلاح دارای آرایش واژگانی آزاد هستند، به صورت نشاندار تبدیل می‌شود. در بیشتر تحقیقاتی که به آرایش واژگانی در زبان فارسی پرداخته‌اند، زبان فارسی دارای ترتیب خطی بی‌نشان فاعل-مفعول- فعل (SOV) است (کریمی^{۴۲} ۱۹۹۹، ۲۰۰۱؛ کریمی و برونینگ^{۴۳} ۱۹۹۴). مثال‌های زیر ترتیب خطی بی‌نشان در زبان فارسی امروزی را نشان می‌دهند.

۶. {علی} {حسن را} {دید}.

↑ ↑ ↑
 فاعل مفعول فعل

۷. {علی} {یک کتاب} {خرید}.

↑ ↑ ↑
 فاعل مفعول فعل

گرینبرگ^{۴۴} (۱۹۶۳) زبان فارسی را در شمار زبان‌های فعل‌انتهای طبقه‌بندی کرده است. زبان فارسی به دلیل دارا بودن صرف غنی بر روی فعل در گروه زبان‌های ضمیرانداز قرار می‌گیرد که در آنها فاعل جمله را می‌توان حذف کرد و آن را به وسیله پایانه تصریفی موجود بر روی فعل جمله بازیابی کرد.

۸. {حسن را} {دیدم}

↑ ↑
 مفعول فعل

در جمله فوق که مثالی از زبان فارسی امروزی است، به ظاهر ترتیب خطی بی‌نشان جملات فارسی رعایت نشده است، زیرا جمله فاقد سازه فاعل است، اما این جمله در زبان فارسی خوش‌ساخت است. فاعل این جمله با توجه به تطابق فاعل و فعل در زبان فارسی و تصریف فعل به صورت شخص و شمار مطابق با فاعل، به وسیله فعل قابل بازیابی است. فاعل در این جمله به وسیله پایانه تصریفی (م) بر روی فعل (دیدم) نشان داده می‌شود. اصطلاحاً به زبان‌هایی که به دلیل وجود پایانه تصریفی قوی بر روی فعل اصلی جمله، می‌توان فاعل را در ترتیب خطی آنها حذف، و به وسیله پایانه تصریفی آن را بازیابی کرد، زبان‌های «ضمیر انداز» می‌گویند. در این زبان‌ها می‌توان فاعل و پایانه تصریفی بر روی فعل را هم‌زمان در جمله مشاهده کرد و در صورت انتخاب می‌توان فاعل را حذف و از طریق پایانه تصریفی بر روی فعل آن را بازیابی کرد، اما حذف پایانه تصریفی بر روی فعل و حضور فاعل در جمله منجر به بدساختی جمله می‌شود.

۹. {من} {حسن را} {دید}.

↑ ↑ ↑

فاعل مفعول فعل

جمله فوق به این دلیل از نظر دستوری اشتباه است که تطابقی بین شخص و شمار فاعل و پایانه تصریفی بر روی فعل وجود ندارد.

در جمله‌های زیر که از زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه هستند، ترتیب خطی بی- نشان به صورت فاعل+ مفعول+ فعل نشان داده شده است.

10. āyadanā tyā Gaumāta hya maguš viyaka adam niyacārayam

۱۰. پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود، من همانند قبل ساختم. (کنت^{۴۶}،

۱۹۵۳: ۱۱۸)

در جمله فوق، فاعل {من}، مفعول {پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود} و فعل {ساختم} است. در این جمله مفعول با حرکت قلب نحوی دارای خوانش نشان‌دار شده است (که در بخش بعدی توضیح داده می‌شود).

11. awēšān dāmān ka nē būd hēnd ā-m brēhēnīdan tuwān ud nūn ka būd wišuft abāz passāxtan hugartar.

۱۱. این آفریدگان را آن گاه که نبودند، توانستم آفریدن، اکنون که بودند (اما) آشفتمند،

دوباره ساختن آسان‌تر است. (راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۹۲)

در جمله فوق ترتیب خطی به صورت مفعول {این آفریدگان را آن گاه که نبودند} و فعل {توانستم آفریدن} است و فعل جمله از طریق پایانه تصریفی (م) بر روی فعل قابل بازیابی است.

12. ēdōn gōwēnd kū ēw-bār ahlaw zarduxšt dēn ī padīrift andar gēhān rawāg bē kard.

۱۲. چنین گویند که یک بار اهلو زردشت دینی را که پذیرفته بود، در جهان رواج داد. (ژینیو،

۱۳۸۲: ۴۱)

در جمله فوق ترتیب خطی جمله به صورت فاعل {اهلو زردشت} + مفعول {دینی را که پذیرفته بود} + فعل {رواج داد}. مفعول این جمله که به صورت جمله درونه‌گیری شده است،

خود ترتیب بی‌نشان خطی زبان فارسی را نشان می‌دهد. فاعل جمله به صورت پایانه تصریفی بر روی فعل جمله {پذیرفته بود} است که به سوم شخص {زردشت} اشاره می‌کند و مفعول جمله {دینی را} است.

13. pēš az madan ī ō gāw ōhrmazd mang ī bēšāz kē ast ī bang xwānēnd ō gāw pad xwardan dād.

۱۳. پیش از آمدن بر گاو، اورمزد منگ درمانبخش را که بنگ نیز خوانند، برای خوردن به گاو داد. (بهار، ۱۳۶۹: ۵۳).

در جمله فوق فاعل جمله {اورمزد} و مفعول جمله {منگ درمانبخش} و فعل جمله {داد} است. در این جمله نیز ترتیب خطی بی‌نشان در زبان فارسی یعنی صورت فاعل + مفعول + فعل است و مطابقت فعل با فاعل جمله به صورت تصریف بی‌نشان بر روی فعل نشان داده شده است.

۴.۲ قلب نحوی در زبان فارسی باستان و میانه

در ترتیب خطی نشان‌دار اعضای جمله، یکی از عناصر جمله برای یافتن خوانش نشان‌دار از جایگاه بی‌نشان خود حرکت می‌کند و به جایگاه دیگری در جمله منتقل می‌شود. در بیشتر آثاری که به آرایش واژگانی فارسی پرداخته‌اند، جمله (۹-الف) دارای ساخت بی‌نشان شناخته شده است (کریمی ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱؛ برونینگ و کریمی ۱۹۹۴). این محققان بر این باور هستند که ساخت بی‌نشان جمله در زبان فارسی به صورت فاعل+مفعول+فعل است. البته این ترتیب بی‌نشان به سادگی می‌تواند دچار تغییر شود و حالت‌های نشان‌داری را به وجود بیاورد که در جمله‌های (۱۴.ب) الی (۱۴.د) نشان داده شده‌اند.

۱۴-الف. من لباس را برای علی خریدم.

ب. من برای علی لباس را خریدم.

ج. برای علی من لباس را خریدم.

د. لباس را برای علی من خریدم.

جملات (۱۴.ب) الی (۱۴.د) همگی حاصل عملیات دستوری قلب نحوی هستند. با توجه به میزان حرکت عناصر می‌توان انواع مختلفی از قلب نحوی را مشاهده کرد. در جمله شماره (۹.ب) شاهد حرکت مفعول غیرمستقیم به جایگاه پیش از مفعول مستقیم هستیم که در برخی

آثار آن را به «جابه‌جایی مفعول^۷» تعبیر کرده‌اند (بایلین^۸ ۱۹۹۹، سکرینا^۹ ۱۹۹۷). این نوع قلب نحوی «قلب نحوی کوتاه^{۱۰}» نامیده می‌شود (ماهایان^{۱۱} ۱۹۹۴). هنگامی که عناصر به جایگاه پیش از فاعل حرکت می‌کنند (ج. ۱۴ و د. ۱۴) در اصطلاح «قلب نحوی میانه^{۱۲}» روی داده است (نموتو^{۱۳} ۱۹۹۵).

با پذیرش ترتیب خطی بی‌نشان فاعل+مفعول+فعل در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه به شواهدی دال بر وجود قلب نحوی و حرکت سازه به جایگاه نشان‌دار در این زبان‌ها (نشان داده می‌شود. دست می‌یابیم. در جمله‌های زیر رد سازه جابه‌جاشده با حرف)

14. āyadanā tyā Gaumāta hya maguš viyaka adam niyačārayam

۱۴. [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود]، من [تا] همانند قبل ساختم. (کنت،

۱۹۵۳: ۱۱۸)

در این جمله نیز شاهد وجود پدیده نحوی قلب نحوی کوتاه هستیم. مفعول {پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود} که خود به صورت یک جمله است از جایگاه بی‌نشان خود که بعد از فاعل {من} است، حرکت کرده است و به جایگاه قبل از آن منتقل شده است.

15. ātaxš ī andar mān nišāst ud win(n)ārd drubuštīh dahēd srōš pīnagēh kund

۱۵. [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است]، بهرام [تا] پناه دهد، سروش

[تا] پاسبانی کند. (بهار، ۱۳۹۶: ۴۹)

در مثال فوق مفعول جمله {آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است} از درون دو جمله (بهرام پناه دهد) و (سروش پاسبانی کند) برای یافتن خوانش نشان‌دار به ابتدای جمله جابه‌جا شده است. این نوع قلب نحوی از نوع قلب نحوی کوتاه است.

16. dānist kū pad ān zamān čē Jeh xwāhēd Gan(n)āg – mēnōg ādug dahēd.

توان دادن. (بهار، ۱۳۹۶: ۵۱) [تا]، اهریمن [i] آنچه را جهی خواهد [۱۶]. دانست که بدان زمان

در جمله فوق مفعول جمله {آنچه را جهی خواهد} نیز با قلب نحوی کوتاه از جایگاه خود در

جمله درونه (اهریمن [آنچه را جهی خواهد] توان دادن) جابه‌جا شده است و به جایگاه قبل از

فاعل {اهریمن} منتقل شده است.

از بررسی جابه‌جایی سازه‌ها در جمله‌های شماره ۱۰ الی ۱۲ به این نکته پی می‌بریم که در جمله‌های زبان فارسی باستان و فارسی میانه پدیده نحوی قلب نحوی وجود داشته است و سازه مفعول برای یافتن خوانش نشان‌دار از جایگاه اصلی خود حرکت کرده و به جایگاهی پیش از سازه فاعل منتقل شده است.

۴.۳ مشخصه تاکید و مبتداسازی

اجر (۲۷۵:۲۰۰۳) ترتیب اعضای جمله را با توجه به هسته‌های نقشی و واژگانی به صورت ذیل معرفی می‌نماید:

اصل سلسله مراتبی فرافکن‌ها: $C > T > (Neg) > (Perf) > (Prog) > (Pass) > v > V$ در این سلسله مراتب حروف اختصاری C برای فرافکن متمم‌نما، T فرافکن زمان جمله، Neg فرافکن منفی‌ساز جمله، Perf فرافکن نمود، Prog فرافکن نمود استمراری، Pass فرافکن مجهول، v گروه فعلی کوچک و V گروه فعلی بزرگ است. ترتیب اعضای جمله در زبان‌های مختلف با توجه به قوی و یا ضعیف بودن مشخصه آنها و همچنین حرکت آنها متفاوت است که این امر دلیل وجود ساختارهای زبانی مختلف در زبان‌های جهان است. با توجه به موضوع قلب نحوی و حرکت سازه‌های جمله و ایجاد خوانش نشان‌دار، هگمن و گوئرون^{۴۴} (۱۹۹۹) پیشنهاد کردند که حداقل دوگروه فرافکن نقشی تاکید و مبتدا میان فرافکن‌های متمم‌ساز و زمان وجود دارد که سازه‌های جمله به منظور یافتن خوانش نشان‌دار به آن جایگاه‌ها منتقل می‌شوند. بنابر این عناصر نحوی با مشخصه‌های تعبیری پذیر مبتدا و تاکید از واژگان به اشتقاق نحوی ورود کرده و در سازوکار تطابق، مشخصه‌های تعبیری‌ناپذیر و قوی مبتدا ($uTop^*$) و تاکید ($uFoc^*$) گروه‌های نقش‌نمای موردنظر را بازبینی و حذف می‌کنند. بنابر این با توجه به این دو مشخصه می‌توان سلسله مراتب فرافکن‌های زبان فارسی را به این شیوه بازنویسی کرد:

$C > (Top) > (Foc) > T >$

در خوانش بی‌نشان جمله، فاعل در گروه زمان قرار دارد و مفعول در گروه فعلی کوچک قرار می‌گیرد. در خوانش نشان‌دار که ساختارهای جمله می‌توانند با عملیات قلب نحوی به جایگاهی غیر از جایگاه اولیه و بی‌نشان خود منتقل شوند، مشخصه تعبیری‌پذیر تاکید و مبتدا در

آنها وجود دارد و آنها با توجه به اصل تطابق برای برآورده ساختن مشخصه تعبیرناپذیر مبتدا و تاکید به فرافکن‌های مبتدا و تاکید حرکت می‌کنند. با توجه به اصل نظریه کپی حرکت در این جابه‌جایی یک کپی از سازه جابه‌جاشده در محل اولیه قرار می‌گیرد و سازه مذکور به فرافکن موردنظر تاکید و یا مبتدا حرکت می‌کند.

17. ātaxš ī andar mān nišāst ud win(n)ārd drubuštīh dahēd srōš pīnagēh kund.

۱۷. [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است]، بهرام [تا] پناه دهد، سروش [تا] پاسبانی کند. (بهار، ۱۳۹۶: ۴۹)

در این صورت ساختار انتزاعی جمله فوق به صورت زیر خواهد بود:

۱۸. [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است]، بهرام [کپی آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است] پناه دهد، سروش [کپی آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است] پاسبانی کند.

زمانی که این ساختار انتزاعی با زنجیره تشکیل‌شده (عنصر جابه‌جاشده و کپی آن) برای سازه جابه‌جاشده برای تلفظ به بخش آوایی ارسال می‌شود، موضوع مهم این است که کدام سازه زنجیره باید دارای تلفظ آوایی شود و کدام سازه در بخش آوایی حذف شود. فرضیه مطرح‌شده توسط نونز (۱۹۹۵: ۶) به خوبی می‌تواند در این موضوع کارایی خود را نشان دهد. با در نظر گرفتن این موضوع که سازه جابه‌جاشده در جایگاه اولیه خود دارای مشخصه تعبیرناپذیر تاکید بوده و با حرکت به جایگاه فرافکن تاکید می‌تواند مشخصه تاکید خود را بازبینی کند، بنابراین حذف آن باعث ایجاد جمله‌ای می‌شود که در آن مشخصه تعبیرناپذیر تاکید هنوز وجود دارد و بر اساس اصل خوانش کامل بخش آوایی نمی‌تواند این اشتقاق را بپذیرد، اما با حذف کپی سازه جابه‌جاشده در لایه پایین که دارای مشخصه تعبیرناپذیر است، می‌توان شرایط لازم برای تلفظ جمله در بخش آوایی فراهم آورد.

اگر اصل اقتصادی نیز در نظر گرفته شود با توجه به این موضوع که عنصر جابه‌جاشده به جایگاه فرافکن تاکید مشخصه تعبیرناپذیر خود را بازبینی نموده است و آن مشخصه نیز پس از بازبینی حذف شده است، بنابراین در بخش آوایی حذف می‌شود تا بدین صورت جمله خوش-ساخت از نظر آوایی به صورت زیر پدید آید.

۱۹. الف. [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است]، بهرام [کپی آتش را که در خانه

نشانده و سامان یافته است] پناه دهد، سروش کی [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است] پاسبانی کند. (بهار، ۱۳۹۶: ۴۹)

در مثال فوق مفعول جمله {آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است} از درون دو جمله (بهرام پناه دهد) و (سروش پاسبانی کند) برای یافتن خوانش نشان‌دار تاکید طی عملیات نحوی قلب نحوی کوتاه به ابتدای جمله جابه‌جا شده است و مشخصه تاکید آن بازبینی و حذف گردیده است. در مرحله بعد که مشخصه تاکید در سازه مفعول بازبینی و حذف گردید، طی عملیات کاهش زنجیره، کپی‌های موجود در جملات زیرین به علت داشتن یک مشخصه بیشتر نسبت به سازه جابه‌جا شده و طبق اصل اقتصادی در سطح آوایی حذف می‌شوند.

۱۹. ب. [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است]، بهرام کی [آتش را که در خانه نشانده و سامانی افته است] پناه دهد، سروش کی [آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است] پاسبانی کند.

۱۹. ج. آتش را که در خانه نشانده و سامان یافته است، بهرام پناه دهد، سروش پاسبانی کند.

مثال‌های دیگر نشانگر این موضوع هستند که می‌توان با استفاده از تبیین‌های فراهم‌شده توسط نظریه کپی حرکت و اصل کاهش زنجیره به توضیح پدیده نحوی حرکت و قلب نحوی در زبان‌های فارسی باستان و میانه پرداخت.

dānist kū pad ān zamān čē Jeh xwāhēd Gan(n)āg – mēnōg ādug dahēd.

۲۰. الف. دانست که بدان زمان [آنچه را جهی خواهد]، اهریمن [تا] [توان دادن]. (بهار، ۱۳۹۶: ۵۱)

در جمله فوق مفعول جمله {آنچه را جهی خواهد} نیز با قلب نحوی کوتاه از جایگاه خود در جمله درونه (اهریمن [آنچه را جهی خواهد] [توان دادن] جابه‌جا شده و به جایگاه پیش از فاعل {اهریمن} منتقل شده است. ساختار انتزاعی این جمله با توجه به وجود مشخصه تاکید در سازه مفعول و حرکت آن مطابق با قلب نحوی کوتاه به ابتدای جمله به صورت زیر است:

۲۰. ب. دانست که بدان زمان [آنچه را جهی خواهد]، اهریمن [کی آنچه را جهی خواهد] [توان دادن].

اکنون با اعمال اصل کاهش زنجیره و حذف کپی سازه جابه‌جا شده در جمله به دلیل داشتن مشخصه بیشتر نسبت به سازه اصلی جابه‌جا، در سطح آوایی جمله خوش‌ساخت تولید خواهد شد:

۲۰. ج. دانست که بدان زمان [آنچه را جهی خواهد]، اهریمن [کی آنچه را جهی خواهد] توان دادن.

۲۰. د. دانست که بدان زمان آن چه را جهی خواهد، اهریمن توان دادن.

در جملات دیگر از زبان فارسی باستان نیز می توان به قابلیت نظریه کپی حرکت و اصل کاهش زنجیره برای تبیین حرکت سازه ها در درون جملات پی برد.

āyadanā tyā Gaumāta hya maguš viyaka adam niyaçārayam.

۲۱. الف. [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود]، من [تا] همانند قبل ساختم.

(کنت، ۱۹۵۳: ۱۱۸)

در جمله فوق سازه مفعول [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود] برای یافتن خوانش نشان‌دار تاکید به ابتدای جمله جابه‌جا شده است و یک کپی از آن در جایگاه اولیه باقی مانده است.

۲۱. ب. [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود]، من [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود] همانند قبل ساختم.

اکنون با استفاده از اصل کاهش زنجیره و حذف کپی در لایه پایینی جمله خوش‌ساخت در سطح آوایی تولید خواهد شد:

۲۱. ج. [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود]، من [پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود] همانند قبل ساختم.

۲۱. د. پرستشگاه‌هایی را که گئوماته مغ ویران کرده بود، من همانند قبل ساختم.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی متون نوشتاری زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه نشان داد که سازه‌های جمله در این زبان‌ها نیز بر اثر پدیده‌های نحوی دارای ترتیب نشان‌دار معنایی شده و با استفاده از تبیین‌های فراهم‌شده توسط اصل تناظر خطی، نظریه کپی حرکت و همچنین عملیات نحوی «کاهش زنجیره» معرفی شده توسط نونز (۱۹۹۵) می‌توانند تحلیل‌های ساده و مقرون به صرفه‌ای را برای این پدیده نحوی و خطی شدگی سازه‌ها ارائه کند.

این پژوهش بر مبنای دو پرسش انجام شد. پرسش نخست این بود که آیا پدیده حرکت سازه‌های زبانی در متون نوشتاری زبان فارسی باستان و میانه وجود دارد؟ بررسی متون زبان فارسی باستان و فارسی میانه نشانگر این موضوع بود که در آنها ترتیب خطی بی‌نشان جمله به صورت فاعل+ مفعول + فعل بوده است و همچنین بررسی شواهدی از این زبان‌ها به خوبی نشان داد که در این متون، جابه‌جایی سازه‌ها به منظور یافتن خوانش نشاندار وجود دارد. پرسش دوم عبارت از این بود که در صورت وجود پدیده نحوی حرکت در متون فارسی باستان و فارسی میانه، آیا می‌توان با استفاده از تبیین‌های فراهم‌شده توسط برنامه کمینه‌گرا به توصیف این پدیده پرداخت؟ بررسی متون فارسی باستان و میانه نشان داد که مفاهیم مطرح‌شده توسط نونز (۱۹۹۵) مبنی بر نظریه کپی حرکت و اصل کاهش زنجیره برای تبیین حرکت سازه‌های جمله در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه دارای کفایت هستند و با استفاده از آنها می‌توان به خوبی ترتیب خطی اجزای جمله و همچنین تظاهر آوایی اجزای جمله را توضیح داد. نتایج این تحقیق همچنین موید فرضیه‌ای است که مبنای اصلی انجام این تحقیق بود و آن این است که مفاهیم دستور زایشی قابلیت به کارگیری در زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه را دارند و با استفاده از آنها می‌توان به توضیح پدیده‌های زبان‌شناختی در زبان‌های ایرانی پیش از اسلام همانند پدیده حرکت عناصر جمله پرداخت.

همچنین نتایج یافته‌های این پژوهش و تحقیقات صورت‌گرفته توسط پژوهشگرانی که درباره حرکت عناصر سازنده جمله در فارسی نو به تحقیق پرداخته‌اند از جمله انوشه (۱۳۸۹)، خرمايي (۱۳۸۰)، درزی (۱۳۸۵)، راسخ مهند (۱۳۸۲)، غلامعلی زاده (۱۳۷۲)، کریمی (۲۰۰۳)، موسوی (۱۳۸۲) موید این مطلب است که حرکت عناصر سازنده جمله در زبان فارسی باستان، میانه و نو از ترتیب بی‌نشان فاعل+ مفعول+ فعل به ترتیب خوانش‌دار با حضور مشخصه‌های تعبیرناپذیر تاکید و مبتداسازی صورت گرفته است که تبیین‌های ارائه شده توسط هگمن و گوئرون (۱۹۹۹) به خوبی می‌توانند توضیح مناسبی را برای پدیده جابه‌جایی عناصر جمله ارائه کنند.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Diachronic
2. Synchronic
3. G. Yule

4. Principles and Parameters Theory
5. N. Chomsky
6. H. Lasnik
7. Copy Theory of Movement
8. Linearization Principle
9. Chionain reduc¹
10. Probe-goal
11. Z. Boskovic
12. E. Lee
13. Y. Takano
14. M. Saito
15. S.Y. Kuroda
16. N. Fukui
17. S. Miyagawa
18. Phonetic Form (PF)
19. Logical Form (LF)
20. D-Structure
21. S-Structure
22. Inclusiveness condition
23. Binding Theory
24. X-bar Theory
25. Merge
26. Enumeration
27. Economy Principle
28. M. Brody
29. J. Nunes
30. Linear Correspondence Axiom
31. R. Kayne
32. Asymmetric c-command
33. A. Radford
34. N. Hornstein et al.
35. L. Haegeman
36. D. Adger
37. Full Interpretation Principle
38. Agree
39. Attract
40. J.R. Ross
41. Scrambling
42. S. Karimi
43. S. Karimi and M. Browning
44. J.H. Greenberg
45. Pro-drop languages

46. R. Kent
47. Object shift
48. J. Bailyn
49. I. Sekerina
50. Short distance scrambling
51. A. Mahajan
52. Middle distance scrambling
53. N. Nemoto
54. L. Haegeman and J. Gueron

۷. منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۸۹). «رویکرد مشخصه بنیاد به فرآیندهای مبتداسازی و تاکید در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. ش. ۱. صص ۱-۲۸.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۹). *بندشش*. تهران: توس.
- حیدری، عبدالحسین؛ روحی، افسر (۱۳۹۱). «قلب نحوی در زبان ترکی آذری بر اساس مدل کاوشگر- هدف برنامه کمینه گرای». *جستارهای زبانی*، دوره پنج، شماره ۱ (پیاپی ۱۷). بهار ۱۳۹۳، صص ۲۷-۴۴.
- خرمایی، علی (۱۳۸۰). *رویکردی نحوی، کلامی به مبتداسازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی*. پایان نامه دکتری. دانشگاه تهران.
- درزی، علی (۱۳۸۵). «ضرورت تمایز میان فرآیند ارتقا و مبتداسازی در زبان فارسی». *مجله دستور*. ش. ۲. صص ۱۶۱-۱۸۷.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۲). *قلب نحوی در زبان فارسی*. رساله دکتری. دانشگاه علامه طباطبایی.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- رضایپور، ابراهیم (۱۳۹۲). «قلب نحوی در گویش مازندرانی». *جستارهای زبانی*، دوره پنج، شماره پنجم (پیاپی ۲۱). بهمن و اسفند ۱۳۹۳، صص ۹۵-۱۱۵.
- رضائی باغبیدی، ح. (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲). *ارداویراف‌نامه* ترجمه ژاله آموزگار، تهران: معین و انجمن

ایرانشناسی فرانسه.

- غلامعی زاده، خسرو (۱۳۷۲). *فرآیندهای حرکتی در زبان فارسی*. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- Adger, David (2003). *Core Syntax, A Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press
- Bailyn, John (1999). "On Scrambling: A Reply to Boskovic and Takahasi", *Linguistic Inquiry*, 30, pp. 825-831;
- Boškovic, Z. (2002 c). "Scrambling and left branch extraction". Paper Presented at the Nazan workshop on Scrambling. Nanzan University. pp. 1-57.
- Brody, M. (1995). *Lexico-Logical Form: A Radical Minimalist Theory*. MIT Press, Cambridge, Massachusetts.
- Browning, M. and E. Karimi (1994). "Scrambling to Object Position in Persian", in N. Crover and H. van Riemsdijk (eds.), *Studies in scrambling: movement and non-movement approaches to free word order phenomena* (pp. 61-100). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on Government and Binding*. Foris, Dordrecht.
- ----- (1986b). *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*. Praeger, New York.
- ----- (1993). "A minimalist program for linguistic theory", in K. Hale and S. J. Keyser (Eds), *the View from Building 20: Essays in Linguistics in Honor of Sylvain Bromberger*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 1-52. [Reprinted in Chomsky (1995)]
- ----- (1994). *Bare Phrase-Structure*. MIT Occasional Papers in Linguistics 5.
- ----- (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- ----- (2000). "Minimalist inquiries: the framework", In R. Martin, D. Michaels, and J. Uriagereka, (eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honour of Howard Lasnik*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 89-155.
- Chomsky, N. and H. Lasnik (1993). "Principle and Parameters Theory". In J. Jacobs, A. von Stechow, W. Sternefeld and T. Vennemann (eds.): *Syntax: an International Handbook of Contemporary Research*, 506-569. Walter de Gruyter, Berlin/New York.

- Fukui, N. (1993). "Parameters and optionality". *Linguistic Inquiry*. No. 24. pp.399-420.
- Greenberg, J. H.(1963). "Some universals of grammar with particular reference to the order of meaningful elements", In *Universals of Language*, J. H. Greenberg (ed), Cambridge, Mass.: MIT Press, 73-113.
- Haegeman, L. (1994). *Introduction to Government & Binding Theory*, Oxford: Blackwell, second edition.
- Haegeman, L. and Gueron Jacqueline (1999). *English Grammar: A Generative Perspective*, first Edition. Oxford: Blackwell
- Hornstein, N., J. Nunes, and K. K. Grohmann (2005). *Understanding Minimalism*, Cambridge:CambridgeUniversity Press
- Karimi, S. (1990), "Obliqueness, Specificity and Discourse Functions: Ra in Persian", *Linguistic Analysis*, 20, pp. 139-191
- ----- (1997). "Complex Verbs in Persian", *Lexicology*, 3,1, pp. 274-316
- ----- (1999), "A Note on Parasitic Gaps and Specificity", *Linguistic Inquiry*, 30, pp. 704-713
- ----- (2001). "Word Order and Scrambling", A Talk Presented in Workshop at Persian Linguistics, Allame Tabatabaei University, Tehran
- Kayne, R. (1994). *The Anti-symmetry of Syntax*. MIT Press, Cambridge, Massachusetts.
- Kent, R.G. (1953). *Old Persian*, New Heaven.
- Kuroda, S. Y. (1988). "Whether we agree or not: A comparative syntax of English and Japanese". In W. Poser (ed.). *Papers from the Second International Workshop on Japanese Syntax*. pp. 43 - 103.
- Lasnik, H. (1993). "Lectures on Minimalist Syntax". University of Connecticut Occasional Papers in Linguistics 1.
- Lee, E. (2007). "Minimalist limits on predicate scrambling". *The Linguistic Association of Korea Journal*. No. 15 (3). pp. 65- 88
- Mahajan, A. (1994). "Toward a Unified Theory of Scrambling" in Corver and van Riemsdijk (eds.), *Studies on Scrambling*, Mouton de Gruyter, Berlin;
- Miyagawa, S. (2001). "The EPP, Scrambling, and Wh-in-situ". In M. Kenstowicz(Ed.). *Ken Hale: A Life in Language*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Nemoto, N. (1995). "Scrambling in Japanese, AGROP, and Economy of Derivation", *Lingua*, 97, pp.257-273

- Nunes, J. (1995). “*The copy theory of movement and linearization of chains in the minimalist program*,” PhD thesis, University of Maryland, College Park.
- Radford, A. (2006). *Minimalist Syntax, Exploring the Structure of English*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ross, J. R. (1967). “*Constraints on variables in syntax*,” PhD thesis, Massachusetts Institute of Technology, Cambridge. [Published 1986 as *Infinite Syntax!* Norwood, NJ: Ablex.]
- Saito, M. (1985). *Some Asymmetries in Japanese and Their Theoretical Implications*. MIT Dissertation. Cambridge: M.A.: MITWPL.
- Sekerina, I. (1997). *The Syntax and Processing of Scrambling Constructions in Russian*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of New York.
- Takano, Y. (1998). “Object shift and scrambling”. *Natural Language and Linguistic Theory*. No. 16. pp. 89 --817